

رجال عصر ناصری

تألیف
جناب آقای دوستعلی خان معیر الممالک
قاسم خان والی

دوستعلی خان معیر الممالک را دو پسر بود: حسینعلی خان جدا علای نگارنده و قاسم خان. حسینعلی برادر کهنتر را ازدل و جان دوست میداشت و او را در دستگاه دولت میپروراند تا آنکه در حلقهٔ مقربین محمد شاه در آورد. ناصرالدین شاه پس از پدر قاسم خان را مورد توجه و مرحمت خاص قرارداد و در سنهٔ ۱۲۷۱ قمری به کنسولگری تفلیس گذاشت. وقتی عباسقلی خان نوری به عنوان سفیر فوق العاده برای تهنیت جلوس آلکساندر امپراطور روسیه به پطر بورغ روانه شد، قاسم



دو نفر نشسته از راست بچپ: قاسم خان والی - پسر میرزا علی اصغر خان اتابک،

خان از تفلیس بسمت مستشارسفارت نزد اورفت و پس از بازگشت وی نخست بسمت وزیر مقیم و سپس بسمت وزیر مختار در روسیه ماند و فرزندش علی خان را در آنجا بتحصیل گذاشت. قاسم خان پس از بازگشت از روسیه بیاس خدمات شایان بدریافت نشان قدس که اولین امتیاز آن دوران بود مفتخر گردیده والی گیلان خوانده شد و پسرش در زمره پیشه‌مدتان خاصه درآمد. در زمان فرمانفرمایی شاهزاده ظل السلطان پیشکاری فارس منصوب گشت. چون خطه فارس از دیرباز عرصه ترکتازی اشرار و مرکز اغتشاش بود و ناصرالدین شاه قاسم خان را خدمتگزاری شایسته، کاردان، حلیم و درعین حال سختگیر شناخته بود بولایت فارس برگزید تا با حسن سیاست و پایمردی دست معرکین و عمال نادرست آنان را کوتاه سازد. قاسم خان در آغاز کار شیوه مسالمت و مدارا پیش گرفت ولی اشرار بگمان آنکه از او کاری ساخته نیست بر جسارت خود افزودند و بیخس کردن شب نامه و انتشار عبارات موهن پرداختند. از جمله این عبارت را: «ما بخیالمان قاسم خان کله پز آمده» بر او راقی نویسانده شبانه بدیوارهای شیراز چسباندند. پس از این بی اعتدالیها و هرزه درآیها قاسم خان ناچار تغییر رویه داد و بدستگیری و قلع و قمع طاغیان همت گماشت و دبیری نپایید که آرامش برقرار و پایدار گشت.

قاسم خان همه ماهه گزارشی مفصل از اوضاع حوزه حکومت خود و صورتی از نرخ اجناس و ارزاق برای ملاحظه شاه میفرستاد. در آن عصر حاکم را والی خطاب میکردند و قاسم خان بر اثر حکومتهای پیاپی و طول مدت آنها به «والی» معروف شد تا آنجا که این کلمه جای نام خانوادگی او را گرفت و امروز نیز اسلاف او بدین اسم خوانده میشوند. قاسم خان والی بسال ۱۲۷۹ هجری در فارس در گذشت و در مرز از حضرت خواجه شیراز حافظ بلند پرواز در آرامگاه جاودانی آرمید. از او دو پسر ماند یکی محمدخان و دیگری علی خان که در رکاب ناصرالدین شاه بقتیات مشرف گردید و پس از بازگشت بترتیب حکومت مراغه ارومیه و خوی و سلماس بوی ارزانی شد و بر اثر ابراز لیاقت و حسن خدمت باخذ تمثال همایون مفتخر و بموجب فرمان «جناب» نامیده شد. در سفر دوم ناصرالدین شاه بارو پاتا ساحل رود ارس موکب شاهانه را بدرقه کرد و در مراجعت نیز تا آنجا باستقبال شتافت و تا تبریز جزو ملتزمین رکاب بود. همانجا مخلع و حکومت اردبیل و مشکین باو معمول گشت پس از آن به حکومت ساوجبلاغ و ستندج منصوب گردید و مدتی هم در کرمانشاه و همدان باموریت گذراند. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه باز دیگر حاکم اردبیل و مشکین خوانده شد. در سال ۱۳۱۵ قمری سخت بیمار شده برای معالجه بتهران آمد ولی درمان سودی نبخشید و سرانجام بسال ۱۳۱۸ هجری از زحمت زندگی رست و بیدر بزرگوار زیوست. علی خان والی زبان فرانسه و روسی را خوب میدانست و از ورزش دوستان و نیرومندان بی بدیل عهد خود بشمار میرفت. در فتون ورزش از قبیل میل و کباده گیری و شنا و کشتی استاد بود و هر صبح و عصر در ورزشگاه خصوصی خویش بتمرین میپرداخت و با پهلوانان عصر با اصطلاح سرشاخ میشد و زور آزمایی بعمل میآورد. قالی رابقوت بازو میدرید، مجموعه سین رابنیروی دست لوله میکرد و نیمی از به کال را روی شاخه بفشار انگشتان میر بود. در شرح احوال امیر نظام گروسی از هنر نمایهای او بتفصیل سخن رفته است.

محمدخان والی در تابستان سال ۱۳۰۸ قمری در خوی جهان را بدرود گفت. صدارت میرزا علی خان امین الدوله را بود و در خرازین که بعدالهیبه نامیده شد میزیست. روزی از او نامه‌ای بعنوان پدرم دوست محمدخان معبرالممالک که در باغ فردوس بسر میبرد، رسید بدین مضمون: «شاه امر کرده اند دوروز دیگر بازماندگان مرحوم والی را بحضور ببرید خوب است فردا باینجا بیایید و تا فرارسیدن روز معهود باهم باشیم.»

پدرم چنان کرد و پسران علیخان را که اسدالله خان و محمدباقرخان والی نظام نامیده میشدند باینده همراه برداشته بخرازین رفت، پدرها باهم بصحبت نشستند و پسرها بایکدیگر بسغزان و تفریحات مناسب سن پرداختند و دوشبانه روز بسیار خوشی گذشت. صبح روز سوم پدرم با امین الدوله در یک کالسکه و محسن خان پسرش که بعداً ملقب بمعین-الملک شد با فرزندان والی و بنده در کالسکه دیگر قرار گرفته سوی سلطنت آباد روان شدیم. چون بدانجا رسیدیم بدرون باغ رفتیم، شاهرا دیدیم که بزرگوار و ضحاکانه کنار استخر بایکی دوتن از خواجه سرایان صحبت میداشت و امین السلطان با اجزا و اطرافیان در یکطرف استخر در انتظار احضار ایستاده بود. چون شاه مارا دید بادست اشاره کرد که بحضور برویم. نخست از امین الدوله درباره کارخانه کبریت سازی خرازین و کارخانه قند کهریزک سؤالاتی کرد سپس از پدرم چگونگی فوت علیخان را پرسید، آنگاه فرزندان والی را که جوانان نوری بودند پیش خوانده پدرانه نوازش کرد و گفت «از مرگ پدرتان که از خدمتگذاران صدیق ما بود غصه نخورید من برای شما پدر ثانی هستم.» بعد با اشاره امین السلطان را طلبیده امر کرد حقوق پدر را در حق پسرانش فرمان صادر و شفلی درخور برای هر یک تعیین کند.

قاسم خان فرزند علیخان والی بسرپرستی صاحب نسق که پیری آراسته و صاحب تألیفات بود در باریس دوره مدرسه معروف «سن سیر» را بپایان رسانید و پس از بازگشت بایران در خدمت پدر روزگار میگذرانید. امیر نظام گروسی که در آن زمان سمت پیشکاری ولایتهمد را در آذربایجان داشت قاسم خان را احضار و بادرجه سرتیپی او را بزرال آجودانی ولیعهد محمدعلی میرزا گماشت. او ماشین چاپ باحروف سربی را بتبریز آورد و مطبعه مجهزی دایر ساخت و بمدرسه لقمانیه اهدا کرد. در دوران حسینقلیخان نظام السلطنه معاونت قشون آذربایجان بقاسمخان تفویض گشت. تشکیل گارد مخصوص، تأسیس شرکت تلفن و کارخانه برق تبریز از اوست.

در سال ۱۳۲۴ قمری بادرجه امیرتومانی بر ریاست قشون آذربایجان برقرار گردید و بتشکیل بلدیة تبریز همت گماشت. در سال ۱۳۳۱ قمری بر ریاست نظمیة مرکز منصوب شد و درجه سرداری و لقب «سردار همایون» بوی اعطا گردید. پس از آن بترتیب بحکومت تهران - ریاست بریگاد مرکزی - کفالت وزارت جنگ - ریاست تفتیش قشون - حکومت اراک و ریاست دیویژن قزاق و دریافت تمثال همایون از درجه اول و نشان علمی توفیق یافت، و بالاخره پس از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ بادرجه سرلشکری داخل نظام نوین گشت و بعضویت شورای عالی قشون انتخاب شد.

سرلشکر قاسمخان والی سردار همایون روز دوشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۱۲ در رضایه

درس ۵۹ سالگی برحمت ایزدی پیوست و بنا بر وصیت خود در امامزاده ابراهیم واقع در چهارفرسنگی شهرمدفون گردید از او دو پسر و پنج دختر باقی است فرزندان ذکور تیمساران سرتیپ ابراهیم والی و سرتیپ علی هستند که در ارتش شاهنشاهی بخدمت اشتغال دارند .



علیخان والی بالادست جعفرآباد روی تپه‌ای متصل بکوه شمیران عمارت بیلاقی و حوضخانه زیبائی بنانهاد و باغی وسیع و مصفا احداث کرد که موقعیت خاص آن دوچندان بر جلوه اش افزوده بود. بنای مزبور در مرتفع ترین نقطه واقع و قسمتهای باغ هر یک از دیگر چند متر بستان تر بود با سنگچین های مرتب مجزا و بایله های نسبتاً بهم ارتباط داشت. استخر اصلی در فضای فوقانی برابر عمارت جلوه گری میکرد. قسمتهای دیگر هر یک حوضی بزرگ داشت که فواره های هر کدام ناکف طبقه بالاتر میجاید و منظری بس دلکش بوجود آورده بود. تمام شمیران و دور نمای شهر زیر پا واقع بود و چشم اندازی پراستی زیبا و جالب داشت. تابستانها علیخان والی مهمانیهای شایان در آنجا میداد و از کلیه وزراء و رجال عصر دعوت میکرد .

سردار همایون بنای بزرگ دیگری کنار کوه ساخت که دیوار بعضی اطافهاش را بدنه آن تشکیل میداد و بسیار دلپسند از آب بیرون آمده بود . عمارت و باغ مزبور قصر علیخان خواننده میشد و اکنون کاخ جهان نمای سعدآباد برجای آن خود نمائی میکند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

محمد علی مهیری - مسحور

و عده بومه

دل از آندم که بمستی بی جانانه گرفت
 بیخودم کرد بیک غمزه و برخاک افکند
 بادل من توچه دانی که غم عشق چه کرد
 شوق پروانه بینم ز آتش نکند
 ساقی از بهر یکی بوسه زمن جان طلبد
 با رقیبش نظری بود و زمن روی بتافت
 دل بیچاره ز من میطلبد چاره عشق
 تر گس مست تو بایک نظر از دستم برد
 جز غم عشق بهستی همه افسانه گرفت
 تا بخود آمدم اندر دل من خانه گرفت
 آتشی بود که در خانه ویرانه گرفت
 شعله شمع نگر در پر پروانه گرفت
 دل بی وعده ساقی ره میخانه گرفت
 آشنا بین که ز غفلت پی بیگانه گرفت
 وه کسه دیوانه تری دامن دیوانه گرفت
 ای خوش آن مست که از دست تو پیمان گرفت

هر که جان داد چو مسحور براه غم یار
 آخر از لعل لبش بوسه مستانه گرفت